

شرح دعای صنمی قریش

استاد اوجی شیرازی

فاطمیه ۱۴۴۴

جلسه سوم: دشمنی ابوبکر و عمر با دوستان خدا و ترور شخصیتی جناب جعفر طیار علیه السلام توسط خط نفاق

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشِعَاعِ أَنْوَارِ الْمَحَبَّةِ الْعُلُويَّةِ وَ جَعَلَنَا مِنَ الْمَتَمَسِّكِينَ بِالْوِلَايَةِ الْمَرْضُويَةِ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ مُودَّتَهُ عَلَى الْعَرَبِيَّةِ وَالْعَجَمِيَّةِ ثُمَّ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى مُبَلِّغِ الرِّسَالَاتِ الْإِلَهِيَّةِ سَيِّدِنَا وَ نَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْقُرْشِيِّ سَيِّمًا أَوَّلَهُمْ مَوْلَانَا امِيرِ الْمَوْمِنِينَ وَ آخِرَهُمْ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعه و فی کل ساعه، ولياً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عيناً حتى تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طويلاً.

يا صاحب الزمان!

دیدن روی شما کاش میسر می شد / شام هجران شما کاش که آخر می شد
بین ما کوی گنه فاصله انداخته است / کاش با آمدنت فاصله ها سر می شد
زیر لب اهل دلی زمزمه می کرد ای کاش / پسری منتقم سینه مادر می شد.
مولای من، بِاللّٰهِ صَعْبٌ عَلَيْنَا أَنْ تُفَارِقَنَا وَ أَنْ يَغِيبَ عَنَّا وَجْهُكَ الْقَمَرُ

يا بن الحسن! يا بن الحسن!

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ (مجادله/۲۲)

خدا را قسم می دهیم به آبرو و وجهت امیر عالم حضرت امیرالمومنین که فرج امام زمان را برساند.

سال های غیبت شان را به ثانیه مبدل بفرماید.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی اش قرار بدهد.

اللهم انا نسألك بروح علي بن ابيطالب عليه السلام الذي لم يشرك بالله طرفة عينٍ ان تُعَجِّلَ فرج مولانا صاحب الزمان. هديه محضر امير عوالم حضرت اميرالمومنين و سيدة نساء العالمين، جهت عرض ادب به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

ابن عباس می گوید نیمه شبی دیدم که امیرالمومنین سلام الله علیه در حال عبادت و مناجات هستند و نگاه می کردم که چه نمازی! چه ذکر! چه سجده ای! چه رکوعی! می دیدم که حضرت شروع کردند به نماز شب تا به آن یک رکعت نماز وتر رسیدند. دست به قنوت برداشتند و با سینه ای سوزان، با آهی که جگرها را آتش می زد، این گونه گفتند که: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْعَن صَنَمِي قُرَيْشٍ وَ جَبْتِيهَا وَ طَاغُوتِيهَا وَ إِفْكِيهَا وَ ابْنَتَيْهِمَا إِلَى آخِر.**

نماز حضرت که تمام شد، به محضر ایشان مشرف شدم و عرضه داشتم: ای آقای من، این چه دعایی بود من از شما شنیدم؟ فرمودند یا بن عباس، به تمام شیعیان بگو کسی که این گونه دعا کند و دعای صنمی قریش را بخواند «كَمَنْ رَمَى أَلْفَ أَلْفِ سَهْمٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ وَ أَحَدٍ وَ حُنَيْنٍ» به مانند این است که یک میلیون تیر در این سه جنگ در رکاب پیغمبر اکرم انداخته است.

امیرالمومنین سلام الله علیه در قنوت نمازشان، نه تنها نماز شب، بلکه حسن بن سلیمان حلّی در کتاب الْمُحْتَضَر می گوید که «كَانَ يَدْعُوا بِهِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَنُوتِ صَلَوَاتِهِ» در قنوت تمام نمازهایشان این دعا را می خواندند و مطالبی که سالیانی تحت شدیدترین سانسورهای حکومتی بود را حضرت تحت عنوان دعا بیان فرمودند.

در ابتدا چهار ویژگی برای سران منافقین بیان فرمودند. اینها چه ویژگی هایی داشتند؟ «صَنَمِي قُرَيْشٍ»، دو بت بودند. «وَ جَبْتِيهَا» کاهن بودند. «وَ طَاغُوتِيهَا» یعنی يَحْكُمُونَ بِغَيْرِ قَوْلِ اللَّهِ. «وَ إِفْكِيهَا» دروغگو بودند.

سپس امیرالمومنین سلام الله علیه، دست دو مهری اصلی در بین منافقین که اینها همسران پیغمبر و دارای وجاهت خاصی در بین مسلمین بودند را برای تمام تاریخ رو کردند: «وَ ابْنَتَيْهِمَا.» خدایا همان گونه که ابوبکر و عمر را مورد لعنت قرار دادی، حفصه و عایشه را هم لعن کن. چرا لعن کن؟ امیرالمومنین شروع می کنند ۷۶ جرم از جرائم اینها را در قنوت نمازشان می شمارند. یعنی در دادگاه عدل الهی یک به یک جرائم اینها را می شمارند.

چرا لعن شان کن؟ «الَّذِينَ خَالَفُوا أَمْرَكَ» با امر تو مخالفت کردند. پیغمبرت را در موارد متعدده عصیان کردند. در جنگ خندق «عَصَا رَسُولَكَ.» در جنگ خیبر «عَصَا رَسُولِكَ.»

در ماجرای رَزِيَّةُ الْخَمِيسِ «عَصِيَا رَسُولِكَ».

در ماجرای که «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أَسَامَةَ» عَصِيَا رَسُولِكَ.

در ماجرای صلح حدیبیه «عَصِيَا رَسُولِكَ» در هر ماجرای که بود اینها عصیان پیغمبر می کردند تا جایی که چقدر باید شخصی وقیح باشد که در روی پیغمبر، هرگاه پیغمبر اکرم، رسول مکرم و نبی معظم، ختم رُسل و هادی سُبُل، چیزی را می فرمودند، عمر می گفت «هَذَا مِنْ اللَّهِ أَمْ مِنْ نَفْسِكَ؟» از طرف خودت داری این حرفها را می زنی یا خدا این حرفها را زده است؟ آیه نازل شد «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر/۷) هرچه پیغمبر گفت، بگویند چشم. «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم/۳) او از هوای نفسش سخن نمی گوید. «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم/۴) هرچه که می گوید، وحی است. هرچه که می گوید دستور خداست.

امشب این جرم اینها را عرض می کنیم که: «وَعَادِيَا أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَا أَعْدَاءِكَ» اینها چه کردند؟ یکی از جرائمشان این است که دوستی کردند با دشمنان خدا و دشمنی کردند با دوستان خدا.

وای که این گناه، چه گناه بزرگی است و نکند من هم امروز دچار این گناه شده باشم. معیار و میزان و خطکش من در حب و بغض، ولایت و برائت نباشد، خدا و امیرالمومنین نباشد. اینکه دوبار در زیارت عاشورا می گوئیم «سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَمَكَمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَمْ» یعنی هرکه باشد، با من پدرکشتگی داشته باشد، اما دوست شما اهل بیت باشد، من با او دوست هستم. و اگر رفیق من باشد، پول در جیب من بگذارد، اما با شما دشمن باشد، من هم با او دشمن هستم.

تا جایی که خداوند متعال در سوره مجادله می فرماید «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اصلا پیدا نمی کنید، اصلا نیست کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، «يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» رفاقت کند با دشمنان خدا و رسول خدا. «وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ» یعنی حتی اگر پدرش باشد. حتی اگر فرزندش باشد. همان پدری که «وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» (احقاف/۱۵) همان پدری که خدا انقدر تاکید کرده است، همان پدری که انقدر حضرات اهل بیت تاکید کرده اند، همان پدر و مادری که امام سجاد سلام الله علیه در صحیفه سجادیه عرضه می دارد که خدایا «لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَذْبَارِ صَلَوَاتِي» نکند نمازی بخوانم و یاد پدر و مادرم نباشم «وَفِي إِيَّايَ مِنْ أَنَاءٍ لَيْلِي، وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي» نکند لحظه ای از شب و روز من بگذرد و برای پدر و مادرم دعا نکنم. «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابَهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ، وَأَبْرَهُمَا بَرَّ الْأُمِّ الرَّءُوفِ» عین مادری که بچه اش را لوس می کند، من با پدر و مادرم اینطور رفتار کنم و از پدر و مادرم حساب ببرم. چه مرده و چه زنده. هرچقدر که باشد این پدر و مادر با این

اهمیت، اما قرآن می‌فرماید که اگر پدر و مادر شما، برادر شما، عشیره شما، خانواده شما، دشمن با خدا بودند، امکان ندارد مومنی با دشمن خدا دوستی کند؛ گرچه پدرش باشد. و مفصل خداوند متعال در مواضع متعدده در قرآن شریف به این مطلب اشاره می‌کند که معیار حب و بغض چه چیزی است.

رسول خدا فرمودند که دوست باش با دوست امیرالمومنین، گرچه قاتل پدرت باشد و دشمن باش با دشمن امیرالمومنین سلام الله علیه، گرچه بیش از هر کسی به تو نیکی کند.

امام عسکری سلام الله علیه فرمودند کسی مشمول ولایت خدا قرار نمی‌گیرد، مگر اینکه معیار حب و بغض، اهل بیت علیهم السلام باشند.

حالا بیایم در زندگی خودم یک تفتیشی کنم. طرفدار کدام تیم هستیم؟ نمی‌خواهم کار را سخت بگیرم، اما اینها معیار و موازین روایات ماست. من طرفدار فلان هستم، چون حضرات اهل بیت طرفدارش هستند. می‌توانی چنین چیزی بگویی و بروی زیر پرچمش سینه بزنی؟ بسم الله. اگر اینطور نمی‌توانی دفاع کنی، حق نداری طرفدار فرقه و نحله و حزب و گروهی باشی که بوی ولایت ندارند و بوی برائت دارند. به هر اندازه‌ای که تمایل به اینها پیدا کردی، به همین اندازه از ولایت خدا خارج می‌شوی طبق این آیات و روایات.

حضرت خضر به محضر امیرالمومنین سلام الله علیه آمد، عرضه داشت که آقا جان، انقدر در روایات تاکید بر این شده است که آخرالزمان، زمانی است که اگر یک نفر با اعتقاد صحیح از دنیا برود «لَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ»، آن زمان ما مومن را چطور پیدا کنیم؟ علامت مومن در آخر الزمان چیست؟ امیر عالم، حضرت اسدالله به خضر فرمودند: علامت مومن در آخر الزمان این است که دوستی می‌کند با دوستان خدا و دشمن است با دشمنان خدا. اگر می‌خواهی او را بشناسی، ببین معیار حب و بغضش چه چیزی است. مومن، روی هوا با کسی رفاقت نمی‌کند. روی هوا هم با کسی دشمنی نمی‌کند.

به هر حال شیعیان امیرالمومنین، همه‌ی ما مشکل داریم. امام سیزدهم که نیستیم. یک موقعی ممکن است شیطان گولش بزند، یک آسیبی به من برساند، اما به‌خاطر اینکه هرچه باشد، محرم و صفر لباس عزا تنش می‌کند، هرچه که باشد در مصیبت حضرت زهرا می‌سوزد، هرچه که باشد از عمر بدش می‌آید، گرچه به من آسیب زده باشد، من حق ندارم با او دشمنی کنم. امتحان، امتحان سختی است.

کسی است به نام جُویریه. خیلی امیرالمومنین را دوست داشت. نوش جاناش این محبت مولا. انقدر دوست داشت که نوشتند یک نیمه شبی آمد خانه مولا، در زد، داد می زد: «إِيَّهَا النَّائِمُ اسْتَيْقِظْ» ای کسی که خوابیدی، بیدار شو، کارت دارم. مولا پاشو، کارت دارم. رفتند دم در پرسیدند چرا اینطور در می زنی؟

(یا بن الحسن! «لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى.» کاش آدرس خانه شما را می دانستیم.)

جُویریه در می زد که پاشو، پاشو. امیرالمومنین آمدند دم در، گفتند جُویریه، چی شده انقدر بی تابی می کنی؟

گفت آقا الان خواستم در خانه ام بخوابم، داشتم حرف های شما را در ذهنم مرور می کردم، فکر می کردم، یادم آمد یک روزی شما فرمودید محاسن تان با خون فرق سرتان خضاب می شود. آقا خواب از چشمانم رבוده شد. بیچاره شدم. دیوانه شدم. گفتم بیایم یکبار دیگر شما را ببینم. دورتان بگردم. قربانتان بروم.

حضرت فرمودند جُویریه از چه ناراحتی؟ گفت از این ناراحتم که آقای من تیغ به فرقش بخورد و من سالم باشم.

حضرت فرمودند یک چیزی بگویم خوشت بیاید؟ (کیست از خنده ملول و شعف از گریه کند/ یا که از ماتم تو زندگی اش شد در هم.) یک چیزی بگویم خوشحال شوی؟ گفت بفرمایید آقا.

فرمودند یک روزی می رسد در راه محبت ما، در راه ولایت ما، چهار دست و پای تو را قطع می کنند.

گل از گلش شکفت، گفت الحمد لله که من هم فدایی شما می شوم یا امیرالمومنین.

خیلی مولا را دوست داشت. یک موقعی می خواست به مسافرت برود، آمد محضر امیرالمومنین سلام الله علیه. حضرت فرمودند در مسیری که داری می روی، به فلان نقطه که می رسی، شیرهایی به تو حمله می کنند.

گفت آقا چه کنم؟ بروم؟ فرمودند برو. شیعیان ما که از چیزی نمی ترسند.

(این را بدانم اگر شیعه باشم، فرمودند: «إِنَّ لِشِيعَتِنَا بَوْلَايَتِنَا لِعِصْمَةٍ»، شیعیان ما حرز و امانی دورشان است که «لَوْ سَلَكَوا بِهَا فِي لُجَّةِ الْبَحَارِ الْغَامِرَةِ وَ سَبَّاسِبِ الْبِدَاءِ الْغَائِرَةِ، بَيْنَ سَبَاعٍ وَ ذَبَابٍ، وَ أَعَادَى الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَأَمْنُوا مِنْ مَخَافِهِمْ بَوْلَايَتِهِمْ لَنَا.» یعنی چی طلسم مان کردند؟ تا وقتی که در سینه، محبت علی دارم، باید دلم دریا باشد. چه کسی می تواند نگاه چپ به محب مولا کند؟ اگر گناه کنم، در زمان گناه، این عصمت و پرده کنار می رود. این امان و حرز کنار می رود.)

حضرت فرمودند شیرها که به تو حمله کردند، آمدند نزدیک تو شوند، بگو انا مُحَبَّ علی بن ابیطالب. من دل داده امیرالمومنین هستم.

(یا علی! هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک / گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک.

یا صاحب الزمان! می‌دانی که زمانه بر سر جنگ است، نفس ما، شیطان، زمانه، دنیا. دست ما را رها نکن آقا.)

جویریه گفت چشم آقا. رفت سفر و مدتی گذشت. برگشت. حضرت فرمودند خبر بده، چه اتفاقی افتاد؟ گفت آقا، رفتم در همان سرزمین، همان شیرها همانطور که شما فرمودید به من حمله کردند. تا نزدیکم آمد، گفتم انا مُحَبَّ علی بن ابیطالب، میخ‌کوب شد، صورتش را آورد پایین، هی روی پای من می‌کشید، دور من می‌چرخید.

مولا فرمودند پیغامی نداد؟ گفت چرا آقا، یک غرضی می‌کرد، من می‌دانستم دارد حرف می‌زند، اما نفهمیدم چه می‌گوید. حضرت فرمودند می‌دانی چه می‌گفت؟ داشت می‌گفت «بَلِّغْ سَلَامِی اِلَی عَلِی بن ابیطالب.»

من ای صبا، ره رفتن به کوی دوست ندانم / تو می‌روی به سلامت، سلام ما برسان.

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی / که یکسر مهربونی بی‌اثر بی.

گفت آقا چقدر مرا دوست دارید؟ گفت ببین تو چقدر ما را دوست داری. نگاه کنم ببینم در دلم چقدر دل داده‌ی امام زمان هستم. چقدر در فکر امام زمان هستم. چقدر شب و روز می‌گویم یا بن الحسن، من اگر که خار و پَستَم / سگِ درگه تو هستم. چقدر دنبال او هستم؟ چقدر به فکر او هستم؟ فرمودند ما هم همین قدر شما را دوست داریم. اصلاً از خود شما بیشتر شما را دوست داریم «وَاللّٰهُ لَآنَا اَرْحَمُ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ.» دو طرفه است.

امیرالمومنین سلام الله علیه در راهی می‌رفتند، اصحاب هم دور حضرت بودند، می‌گویند دیدم امیرالمومنین هی برمی‌گردند پشت سرشان را نگاه می‌کنند. گفتم دنبال چیزی می‌گردید آقا؟ حضرت فرمودند جویریه نیست. کجاست؟ جویریه از آخر صدا زد گفت آقا، من اینجا هستم. حضرت فرمودند: «یا جویریة، الْحَقُّ بِي لَا أَبَا لَكَ، أَلَا تَعْلَمُ أَنِّي أَهْوَاكُ وَ أَحَبُّكَ؟» بیا کنار خودم بایست. نمی‌دانی من تند تند دلتنگ تو می‌شوم؟ نمی‌دانی دلم هوای تو را می‌کند؟ نمی‌دانی من تو را دوست دارم؟

(شده هر روز چشم‌مان را باز می‌کنیم فقط برای دل او بگوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؟» او دلش هوای ما را می‌کند.

امام صادق فرمودند من چشم انتظارم ایام حج، شیعیانم از همه جا به مدینه بیایند، من شیعیانم را ببینم، دلم آرام شود.)
جُویریه می‌گوید سپس دستان شیر خدا امیرالمومنین، دست‌های مرا گرفت، دیگر نمی‌دانستم روی زمین هستم یا در آسمانم.

(هنیئاً له! یعنی می‌شود یک روزی هم ما بدبخت، بیچاره‌ها زنده باشیم، چنین حلاوتی، چنین گرمایی را بچشیم؟ چنین لحظه‌ای را لمس کنیم؟ الهی زنده باشی دست امام زمان به دستت بخورد. الهی زنده باشیم دست مهربان این پدر، سر ما را نوازش کند.)

حضرت فرمودند جُویریه، یک چیزی می‌گویم، حفظ کن. گفتم آقا، من پیر شدم. هیچ چیز یادم نمی‌ماند. حضرت فرمودند انقدر تکرار کن که در ذهنت ثبت شود، هیچ موقع یادت نرود. گفتم چشم، بفرمایید. سرشان را کنار گوش من آوردند فرمودند: «یا جُویریه، أَحِبِّ مُحِبِّینَا مَا أَحَبَّنَا وَ أَبْغِضْ مُبْغِضِنَا مَا أَبْغَضْنَا.» جُویریه، وصیت من به تو این است که تا وقتی کسی ما را دوست دارد، تو هم او را دوست داشته باش. دوستان ما را دوست داشته باش و دشمن باش با دشمنان ما مادامی که با ما دشمن هستند.

همه را گفتم برای همین یک جمله. این را امشب از محضر مولا یاد بگیرم. یکی از جرائم عمر این است. یعنی همین‌طور که مولا می‌گویند «وَبَطْنٍ فَتَقُوهُ وَ صَكٍّ مَزَقُوهُ»، همین‌طور هم می‌فرمایند «وَوَالِیَا أَعْدَاءَكَ وَ عَادِیَا أَوْلِیَاءَكَ.» با دشمنان خدا دوست و با دوستان خدا دشمن بودند.

سلام خدا و ملائکه بر ابوذر باد! ابوذر هم این‌طور بود. در سفری که با پیغمبر می‌رفتند، شتر ابوذر قدری لاغر بود، از کاروان جا افتاد. شترش مُرد، در بیابان گرفتار شد. کاروان رفته بود. ابوذر تشنه، به جایی رسید، داشت غش می‌کرد، نگاه کرد دید در یک سنگی یک گودالی آب باران آمده است، گوارا و زلال. آمد بخورد، گفت حیف این آب است که اول پیغمبر از این آب نخورد.

(یک روز هم ابوالفضل دست برد زیر آب فرات، گفت حیف است لبان حسین به این آب نخورد.)

ابوذر در مشکش را باز کرد، آب را در مشکش ریخت، در را بست. هر طوری که بود خودش را به قافله رساند. پیغمبر هم همین‌طور عقب را نگاه می‌کردند..

(بفهمم این مهربانی دو طرفه است. هرچقدر که من امام زمان را دوست دارم، او ده‌ها برابر مرا دوست دارد. چقدر من میل دارم به سمت من بروم؟ او ده‌ها برابر میل دارد که مرا به سمت خودش بکشاند.)

همین‌طور پیغمبر اکرم نگاه می‌کردند ابوذر چی شد، ابوذر نیامد، دیدند یک سپاهی از دور دارد تلوتلو زنان می‌آید. پیغمبر گفتند این ابوذر است. بروید او را بیاورید. آوردند، ابوذر غش کردند. پیغمبر بالای سر او آمدند. (گر طیبانه بیایی به سر بالینم/ به جهانی ندهم لذت بیماری را.) آمدند بالای سرش دیدند لبها ترک خورده، خشک شده است. تشنه است. فرمودند بروید آب بیاورید. آب آوردند، دیدند توی مشکش آب است. عجب! او را به هوش آوردند، گفتند ابوذر توی مشک آب است، آب نخوردی؟ گفت یا رسول الله، تشنه بودم ولی گفتم حیف است، بگذارم اول شما از این آب بنوشید، بعد من از این آب بخورم. پیغمبر اشک ریختند. دعایش کردند.

(آن لحظه‌ای که در اوج خوشحالی خودم هستم، بگویم امام زمان الان در چه حالی هستید؟ همان موقعی که هیچ مشکلی ندارم، در دعای ندبه می‌گوید «عَزِيزٌ عَلٰی» آقا برای من سخت است که من در عافیت باشم و بر تو سختی‌ها جریان داشته باشد و تو دچار سختی‌ها و گرفتاری‌ها شده باشی.)

پیغمبر آب را نوشیدند، دادند ابوذر هم نوشید. همین‌طور که سر ابوذر در آغوش پیغمبر بود، امیرالمومنین آمدند. ابوذر بلند شد، گل از گلش شکفت، اصلاً حالش خوب شد. بی‌حال بود، مولا را دید، جان گرفت. پیغمبر فرمودند ابوذر، علی را دوست داری؟ گفت یا رسول الله، این چه سوالی است؟ به خدا قسم خیلی او را دوست دارم «وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ» و هر کس علی را دوست دارد، دوستش دارم. الان این آبی که خوردم جگرم خنک شد «وَوَجَدْتُ حُبَّهُ أَبْرَدَ لَكَبْدِي مِنْ هَذَا الْمَاءِ» محبت علی بیشتر از این آب، جگر مرا خنک می‌کند. عسل چقدر شیرین است؟ محبت علی در دل من «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» از عسل برایم شیرین‌تر است. شروع کرد از محبت مولا گفت.

پیغمبر فرمودند ابوذر، حالا که انقدر علی را دوست داری، دست از دامن علی برندار. «إِنْ سَلَكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَادِيًا وَ سَلَكَ عَلِيٌّ وَادِيًا فَاسْلُكْ وَادِيًا سَلَكَهُ عَلِيٌّ بن ابیطالب.» ابوذر، اگر دیدی همه دارند به یک سمت می‌روند، اگر دیدی همه عالم سرشان گرم چیزهای دیگر است، تو فقط چشم‌ت دنبال راه امیرالمومنین علی باشد.

بعد فرمودند ای ابوذر، هم علی را دوست داشته باش، هم محبین علی بن ابیطالب را دوست داشته باش. هم با دشمن علی دشمن باش و هم با دوستان دشمنان علی بن ابیطالب دشمن باش.

این را بفهمم، به من چه که عالم سرگرم این مطلب و آن مطلب است؟ من امروز فقط یک درد دارم و آن هم غربت امام زمان من است. این برود، آن بیاید، به من چه؟ او باید بیاید و تا او نیاید، گره از کار بشر و نشود.

لذا امشب بخواهم از امام زمان که آقا معیار من در محبت و بغض آنچه باشد که شما می‌خواهید.

حضرت رضا سلام الله علیه که می‌رفتند به سمت مرو، کسی بود اهل کرمند اصفهان بود. اصفهان روستایی به نام کرمند داشته است. در عیون اخبار الرضا هست کسی که ساربان کاروان حضرت بود، اهل کرمند بود. خیلی به حضرت رضا علیه السلام خدمت می‌کرد. وقتی حضرت به مرو رسیدند، گفت آقا جانم، من باید برگردم. دلم می‌خواهد یک یادگاری از شما داشته باشم. حضرت از جیب مبارک، ورق ماندی برداشتند، قلمی دست گرفتند، با دست خط مبارک‌شان یک نصیحت برای او نوشتند. (مرحوم قطب راوندی قرن ششم می‌نویسد من این دست خط را دیده‌ام و تا امروز این دست خط حضرت رضا علیه السلام هست.) امام رضا علیه السلام به او خواستند نصیحت کنند، این جمله را فرمودند که: «كُنْ مُحِبًّا لِأَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ إِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَ إِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ.» فاسقی، گنه‌کاری، روسیاهی، هرچند گناه ماست کشتی کشتی / غم نیست که رحمت تو دریا دریاست. گرچه می‌بینی تمام وجودت گناه است، معصیت است، در پلشتی‌ها غرق شدی، اما دست از دامن علی بن ابیطالب برندار.

حاجب گفت اگر معامله‌ی حشر با علی ست / من ضامنم که هرچه بخواهی گناه کن.

در خواب مولا به او فرمودند که حاجب یقین معامله حشر با علی ست / شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن.

امام رضا علیه السلام فرمودند علی را دوست داشته باش، گرچه فاسق باشی. محبت علی نجات می‌دهد. «وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَ إِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ» دوستان علی را هم دوست داشته باش، اگرچه حتی فاسق باشند. می‌بینی علی دوست است، از عمر بدش می‌آید، تو او را دوست داشته باش. معیار، این است.

خیلی مهم است که امیرالمومنین سلام الله علیه، نیمه شب در دعای صنمی قریش گفتند ویژگی این دو خبیث خبیث زاده، ملعون ازل و ابد این بود که با دوستان رسول خدا دشمن بودند. هرکس عزیز پیغمبر بود، دشمن اینها بود. هرکس دشمن پیغمبر بود، عزیز اینها بود.

سنی‌ها نوشتند قنداقه‌ی مروان را دست پیغمبر دادند. تا پیغمبر مروان را دیدند، گفتند «هو الوزغ ابن الوزغ، الملعون ابن الملعون.» هم خودش ملعون است و هم پدرش ملعون است. پسران او چه ظلمی به پسران علی بن ابیطالب می‌کنند. لعنش کردند و بعدها هم پدرش و هم خودش را تبعید و طرد کردند. همین مروان خبیث که در شرح زیارت عاشورا

مفصل در رابطه با مروان صحبت کردیم که چه خبیثی بود، چه ملعونی بود، همین فدکی که از حضرت زهرا سلام الله علیها با ظلم و کتک و جسارت گرفتند، همین فدک را دو دستی تحویل مروان دادند و به مروان بخشیدند.

معاویه‌ای که پیغمبر اکرم فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِئْرَى فَاقْتُلُوهُ» سنی‌ها نوشتند هرگاه دیدید معاویه روی منبر من است، من پیغمبر می‌گویم که معاویه را بکشید. آمدند معاویه را حاکم و والی بر شام کردند. عزیز دل اینها بود، هر کسی که دشمن پیغمبر بود.

چرا امشب این فراز از دعا را عرض کردم؟ چون امشب شب شهادت ابرمردی است که تنها جرمش این بود که برادر امیرالمومنین سلام الله علیه بود. آن مردی که امیرالمومنین فرمودند اگر جعفر برادرم زنده بود، اگر جعفر کشته نشده بود، اگر جعفر را در مویه شهید نکرده بودند، دیگر به خانه ما حمله نمی‌کردند، فاطمه مرا نمی‌کشتند. اگر فاطمه را نمی‌کشتند، دستان مولا بسته نمی‌شد. و اگر دستان مولا بسته نمی‌شد، یعنی کربلایی رخ نمی‌داد. و اگر کربلا رخ نمی‌داد، یعنی دیگر امروز دچار غیبت نبودیم. امروز دچار غیبت نبودیم، یعنی رنگ و بوی عالم عوض می‌شد. امشب شب بزرگداشت چنین ابرمردی است و وای که مخالفین چه ظلمها در حق او کردند. چند نمونه عرض کنم.

جناب جعفر به حساب ظاهر، ده سال از مولا بزرگتر بود. وقتی جناب جعفر سلام الله علیه، بعد از سیزده سال از حبشه به مدینه برگشتند، چه موقع بود؟ همان زمانی که (آن که با یک دست خود خیبر شکست)، در قلعه خیبر روی دست مولا بود، خبر رسید یا رسول الله، جعفر برگشته است. هنوز در خیبر روی دست امیرالمومنین بود، جعفر از حبشه برگشت. پیغمبر فرمودند نمی‌دانم برای کدام یک خوشحال‌تر باشم، «لَفَتْحِ خَيْبَرِ أَمْ لِقُدُومِ جَعْفَرٍ». برای جعفر که آمده است بیشتر خوشحال باشم یا برای فتح قلعه خیبر.

وقتی که جناب جعفر آمد و یک هدیه پیشکش کرد محضر پیغمبر که مربوط به ماجرای فدک است، پیغمبر در پاسخ این هدیه‌ی جناب جعفر فرمودند چیزی به تو می‌دهم که موجب شرافت تو تا قیامت باشد. نمازی به تو یاد می‌دهم که نماز جناب جعفر طیار است. حتما بخوانید، در دردها، مشکلات، گرفتاری‌ها، هر موقع حس می‌کنم بار گناهم سنگین شده است. امام رضا علیه السلام هر شب این نماز را می‌خواندند. اگر ذکرش را هم وقت نداری بگویی، صبح می‌خواهی از خانه بیرون بیایی، نماز را بخوان؛ در راه سیصد مرتبه تسبیحات اربعه را بگو. پیغمبر اکرم این نماز را به جعفر یاد دادند. سنی‌ها آتش گرفتند. نماز جعفر، نماز برادر علی! گفتند این نماز را پیغمبر به عباس یاد دادند، نگویید نماز جعفر، بگویید نماز عباس! با اینکه عباس آن موقع هنوز مسلمان نشده بود.

وقتی پیغمبر اکرم عقد اخوت برقرار کردند، ملاعین با ملاعین، ابوبکر با عمر، طلحه با زبیر، هر کسی با کفو خودش، کبوتر با کبوتر، باز با باز؛ برادر رسول خدا چه کسی بود؟ امیرالمومنین سلام الله علیه! اینها سوختند. گفتند جعفر عقد اخوت با معاذ بن جبل خواند! معاذ ملعونی که آتش دم خانه حضرت زهرا آورد. با اینکه آن زمان اصلاً جعفر طیار در حبشه بود و مدینه نبود.

ببینید چقدر اینها بغض دارند. با هر کسی که محبوب پیغمبر بود، دشمنی کردند. پیغمبر، ابوطالب را دوست داشتند، اینها به او جسارت کردند. خدیجه را دوست داشتند، به ایشان جسارت کردند. به پدر و مادر پیغمبر جسارت کردند. هر کسی که منسوب به رسول خدا بود، از جمله جناب جعفر طیار سلام الله علیه که پیغمبر در سال هشتم فرمودند جعفر، تو برو فرمانده جنگ موته باش. اگر کشته شدی، جانشین تو زید بن حارثه است. اگر زید کشته شد، جانشین تو عبدالله بن رواحه است. جعفر طیار اینجا یک جمله گفت، گفت باشد یا رسول الله، «ما کنتُ أرهبُ ان تَسْتَعْمَلَ عَلَیَّ زیداً». یعنی اگر جانشین من زید بن حارثه باشد، دیگر من غمی ندارم. خیالم راحت است. کشته هم شدم، شدم. زید هست. بعد ببینید سنی‌ها چه کار کردند. أرهب را کردند اذهب! یعنی جعفر اعتراض کرد، گفت یا رسول الله، «ما کنت اذهب ان تَسْتَعْمَلَ عَلَیَّ زیداً» اگر زید را بگذاری جانشین من، من به جنگ نمی‌روم. با یک نقطه کلا بحث را عوض کردند.

علمای اینها مجبور هستند در کتاب‌هایشان یک بابی دارند باب فضائل جعفر طیار. پنج فضیلت نقل کردند. آخر هر فضیلت می‌گویند ضعیف، ضعیف، لا سند له. یعنی هرچه فضیلت برای جناب جعفر گفته شده است، یا سند ندارد، یا ضعیف است.

و اما ما هم در حق برادر امیرالمومنین کوتاهی کردیم. امشب باید همه جا عزا باشد برای جناب جعفر طیار. چرا که پیغمبر دستور دادند که برای او گریه کنید «وَعَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ». باید گریه کن‌ها برای جعفر طیار گریه کنند. اولین کسی که روی منبر برای جعفر طیار روضه خواندند، رسول خدا بودند.

وقتی که خبر شهادت جعفر طیار را به امیرالمومنین دادند یک جمله‌ای مولا فرمودند که این جمله را ما فقط کربلا از امام حسین کنار نهر علقمه شنیدیم. چه جمله‌ای گفتند؟ «لَأَنْ اِنْكَسَرَ ظَهْرِي» مولا فرمودند کمرم شکست با شهادت برادرم جعفر طیار.

روایت در کافی است، در کتاب کامل بهایی هم هست. چهار جور این روایات نقل شده است، با اسناد متعدده که امیرالمومنین فرمودند اگر حمزه و جعفر حی و زنده بودند، ابوبکر و عمر طمع در خلافت نمی‌کردند، به زور از من بیعت نمی‌گرفتند. اگر بودند جناب حمزه و جعفر، عمر و ابوبکر جان سالم به در نمی‌بردند.

این عظمت جناب جعفر است که عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) می‌گوید هرگاه به تنگ آمده بودیم و خواهشی از امیرالمومنین داشتیم، می‌رفتیم به محضر مولا، می‌گفتیم «بحق اخیک الجعفر» به حق برادرت جعفر طیار. امشب یاد بگیریم از ایشان، بگوییم یا امیرالمومنین، به حق جعفر طیار، امشب شما واسطه شوید، اللهم عجل لولیک الفرج.

عظمتی که پیغمبر فرمودند «أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقاً وَ خُلُقاً» شبیه‌ترین مردم از حیث خلق و خو به من، جعفر طیار است. پیغمبر اکرم فرمودند که برای او گریه کنید.

امیرالمومنین سلام الله علیه در مُناشده‌ای که با ابوبکر کردند، آمدند در مسجد، گفتند ابی‌بکر، کجا نشستی؟ بعد یک به یک فضائل خودشان را شمردند. بین جعفر کیست که امیرالمومنین می‌فرمایند ابوبکر، جعفر برادر توست یا برادر من؟ وقتی مولا می‌خواهند فضائل خودشان را بشمارند، به داشتن برادری به مانند جعفر طیار افتخار می‌کنند.

امام سجاد سلام الله علیه وقتی که روی منبر رفتند، در جامعه اموی فریاد زدند که «أَيُّهَا النَّاسُ» می‌دانید من که هستم؟ «مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي أُعْطِينَا سِتّاً وَ فَضَّلْنَا بِسَبْعٍ» خدا چیزهایی به ما داده است که به هیچ‌کس نداده است. «مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنَّا الصِّدِّيقُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنَّا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ» یک به یک که فرمودند، بعد فرمودند «وَ مِنَّا الطَّيَّارُ» جعفر طیار از ماست.

سیدالشهدا سلام الله علیه، در جنگ روز عاشورا «وَ أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَوَاتِ» تو در گرد و غبار جنگ فرو رفته بودی، «وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ» همین‌طور پیکرت را اذیت و آزار می‌دادند، «تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ» با گوشه چشم به خیمه‌ها نگاه می‌کردی، (این عبارات امام زمان است.) شمشیر می‌زدی و این‌گونه می‌گفتی که «أَيُّهَا النَّاسُ» می‌دانید من که هستم؟ «أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهَرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ / كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ / وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ / وَ عَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ.» امام حسین عصر عاشورا که شمشیر می‌زدند، می‌گفتند من عمویی دارم به نام جعفر طیار سلام الله علیه.

روایات در فضائل جعفر غوغاست. امام سجاد سلام الله علیه فرمودند هیچ روزی برای پیغمبر اکرم سخت تر نبود از روزی که پسر عمویشان جعفر طیار به شهادت رسید. از سخت ترین روزها برای پیغمبر اکرم و امیرالمومنین بوده است. امام باقر علیه السلام فرمودند روزی پیغمبر دنبال جعفر طیار فرستادند، وقتی جعفر آمد فرمودند یا جعفر، الان جبرئیل از طرف خدا برایم خبر آورده است که گفته جعفر طیار در جاهلیت چهار ویژگی داشته است که من خدا افتخار می کنم به جعفر. آن ویژگی ها چیست؟ جعفر گفت یا رسول الله، اگر شما امر نمی کردید، نمی گفتم. من در زمان جاهلیت..

(الان هم در جاهلیت هستیم. آن موقع دختر زنده به گور می کردند، الان سقط جنین می کنند. آن موقع بی ناموس بودن افتخار نبود، الان بی ناموس بودن هم افتخار شده است. جاهلیت همان جاهلیت است، لباس های مان یک کمی قشنکتر شده است، کمی تر و تمیزتر شده ایم. وگرنه همان جاهلیت است.)

جناب جعفر فرمودند در جاهلیتی که این جور چیزها افتخار بود، من هیچ گاه زنا نکردم. چون می دانستم که اگر حرمت کسی را بشکنم، خدا حرمتم را می شکند. من هیچ گاه شراب ننوشیدم. می دانستم عظم زائل می شود. من هیچ گاه حق کسی را نخوردم و دروغ نگفتم. چون دروغ، خلاف مردانگی و مروت است. یا رسول الله، چهارمین ویژگی من این بود که هیچ گاه در جاهلیت بت نپرستیدم.

سنی ها از این می سوزند و آتش می گیرند. چون عمر، نصف عمرش بت پرستیده است. ابوبکر، نصف عمرش بت پرستیده است. ما که می گوئیم همه عمرشان را بت پرستیدند، اما به قول خود شما نصف عمرشان را.

مقام تا بدین جا که چهل آیه از قرآن فقط در مدح و فضیلت جعفر طیار نازل شده است. هیچ کدام از اصحاب پیغمبر این فضیلت را ندارند.

«وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» (اعراف/۴۶) در فضیلت جناب جعفر طیار سلام الله علیه است.

«وَأَلْ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران/۳۳) در فضیلت حضرت جعفر طیار سلام الله علیه است.

روایت در کافی است که امام صدق علیه السلام فرمودند روز قیامت که می شود خداوند متعال به انبیای اولوالعزم می فرماید آیا نبوت تان را انجام دادید؟ انبیا می گویند بله خدایا، انجام دادیم. می پرسد چه کسی شاهد شماست؟ می گویند پیغمبر شاهد ماست. می فرماید بروید پیغمبر را پیدا کنید که شهادت بدهد. حضرت نوح می گوید یا رسول

الله، شهادت بدهید که من نبوتم را انجام دادم. پیغمبر می فرماید جعفر، حمزه، شما بروید برای انبیا شهادت بدهید. امام صادق علیه السلام فرمودند شأن و جایگاه حمزه و جعفر، شأن شهادت دادن برای انبیاست.

یک چیز در پرائز بگویم؛ امام صادق علیه السلام فرمودند عمو جانم ابوالفضل مقامی دارد که تمام شهدا حتی جعفر و حمزه به مقامش غبطه می خورند.

سال پنجم بود. پیغمبر اکرم هشتاد نفر از مسلمانها را به فرماندهی جناب جعفر طیار به حبشه فرستادند. به پادشاه و حاکم حبشه، می گفتند نجاشی. نجاشی، لقب است. اسم نیست. کما اینکه به پادشاهان ایران می گفتند، کسری.

این هشتاد نفر آمدند در نیمه ماه رجب، نصفه شبی بود که به بندر شُعَیبیه رسیدند. نفری نیم دینار دادند، سوار کشتی شدند، آمدند به بندری در شهر اریتره وارد شدند. رفتند نزد نجاشی، نامه پیغمبر اکرم را دادند. پرسید شما که هستید؟ گفتند ما از مکه آمدیم. پیغمبری آمده است. ما به شما پناه آوردیم. عمروعاص و مشرکین به حبشه آمدند که جعفر طیار و آن هشتاد نفر را برگردانند که صدای پیغمبر اکرم به دیگر مناطق نرسد. نجاشی خیلی آدم حسابی بود، گفت من کسانی که به من پناهنده شده اند را رها نمی کنم.

(یا صاحب الزمان! او نجاشی بود، کسی که بهش پناهنده شد را رد نکرد. ما هم به شما پناهنده شدیم. من اگر که خار و پستم / سگ درگه تو هستم. ما که نداریم به غیر از تو کس / ای شه خوبان تو به فریاد رس.)

نجاشی گفت من هیچ گاه دست رد به سینه اینها نمی زنم و آنها را بر نمی گردانم. گفت اینها به تو سجده نمی کنند. گفت سجده نکنند. جناب جعفر طیار شروع کرد از آیات ابتدایی سوره مریم خواند. در یک جلسه نجاشی را مسلمان کرد. نوشتند نجاشی تاج را از سرش برداشت، از تختش پایین آمد، دو زانو روی زمین نشست. گفت چرا روی زمین نشستی؟ گفت من در کتابهای آسمانی خوانده ام که اگر خدا نعمتی به شما داد، باید در برابر خدا تواضع کنید. امروز دل من نورانی شد به نبوت خاتم المرسلین. امروز دل من نورانی شد به ولایت جانشین او امیرالمومنین علی بن ابیطالب. جعفر طیار شد عزیز دل نجاشی. چندین بار خواستند او را ترور کنند. عمروعاص در غذایش سم ریخت که گربه ای آمد آن غذا را خورد، مُرد.

انقدر جناب جعفر شأن و جایگاه پیدا کرده بود نزد نجاشی که نوشتند وقتی پسر نجاشی به دنیا آمد، گفت اسم پسر مرا تو بگذار. جناب جعفر طیار اسم پسر نجاشی را نصر گذاشت. اسم خود نجاشی، ابی نیزر بود. این پسر شد نصر بن ابی نیزر که بعدا که به مدینه آمد، چشمش به جمال امیرالمومنین افتاد، برای پدرش نجاشی نامه نوشت، گفت من

می‌مانم گدایی و نوکری و غلامی در خانه علی را می‌کنم، نیازی به پادشاهی حبشه ندارم. پسر نجاشی در خانه مولا بود. مولا به شهادت رسیدند، شد غلام امام حسن. بعد هم شد غلام امام حسین. و در کربلا از شهدای روز عاشورا شد.

جناب جعفر طیار سلام الله علیه سیزده سال در شهر حبشه بود و در سال هفتم از هجرت، همراه همسرش اسماء و پسرانش عبدالله و عون به مدینه برگشتند و در زمان فتح خیبر وارد مدینه شدند.

یا امیرالمومنین! ما به هوای برادر شما امشب جمع شدیم. نمی‌دانیم در این مملکت الان چند تا مجلس برای برادر شما گرفته شده است. ما به یک نگاه و تبسم و توجه شما امیدواریم یا امیرالمومنین.

سال هشتم از هجرت شد، پیغمبر اکرم، کسی به نام حارث بن عمیر را فرستادند، نامه‌ای به او دادند، برود سمت پادشاه بُصری. بُصری از مناطق تحت سیطره پادشاه روم است. گفتند این نامه را به حاکم بُصری بده، جوابش را بیاور. سفیر پیغمبر در راه که داشت می‌آمد، به جایی رسید به نام موته. پادشاه موته، شَرَحَبیل نام داشت. سفیر پیغمبر را گرفت، نامه را پاره کرد، گردن سفیر پیغمبر را زد. خبر به رسول خدا رسید. خیلی ناراحت شدند. خب این اعلان جنگ علیه پیغمبر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک لشکر سه هزار نفره ترتیب دادند، به فرماندهی جناب جعفر طیار. فرمودند اگر جعفر به شهادت رسید، زید بن حارثه، اگر زید به شهادت رسید، عبدالله رُواحَه جانشین جعفر است. شما به موته بروید و خطر اهل موته را دفع کنید. آمدند دور شوند، پیغمبر اکرم جعفر طیار را صدا زدند. جعفر آمد. پیامبر فرمودند حواست باشد، می‌دانم که اینها را می‌دانی، اما به لشکریانت بگو نکنند بچه‌ای در جنگ دلش بلرزد. نکند زنی آسیب ببیند. نکند دختری یتیم شود. نکند پدری را جلوی چشم فرزندش بکشید.

(گفت بابا یک شب دخت یزید آمد به دیدارم / ولی من در حضورش با وقار کامل استادم)

پیغمبر بسیار تاکید کردند به جعفر طیار. جعفر رفت. امام باقر فرمودند پنجاه زخم به جعفر خورد که بیست و پنج زخم فقط به صورت او وارد شد.

می‌گوید دیدیم امیرالمومنین سلام الله علیه در مسجد نشستند، هی بلند می‌شوند، هی می‌نشینند. چه شده است یا علی؟ فرمودند برادرم الان در موته دارد زخم می‌خورد، من اینجا درد را حس می‌کنم.

(وقتی که ارتباط و عُلقه‌ی قلبی زیاد باشد، اینطور است. مثلاً دیدی عزیزت را آمپول می‌زنند، تو می‌گویی وای! تو درد را حس می‌کنی. حالا ببین چه کشید زینب کبری بالای تل زینبیه. هی نگه می‌کرد «فِرْقَةُ السَّيْفِ فِرْقَةُ الرَّمَاحِ».)

جبریل خبر آورد که جعفر طیار به شهادت رسیده است. (ذوالجناحین و ابو المساکین لقبش بود.) زمین صاف شد، پیغمبر از مدینه موته را می دیدند. دیدند جعفر روی زمین افتاده است، عده ای دارند با نیزه به سمت پیکر جعفر نزدیک می شوند که به پیکر او جسارت کنند. می گوید دیدیم رسول خدا دستشان را بلند کردند، گفتند خدایا مپسند که به پیکر جعفر جسارت شود. دعای رسول خدا مستجاب شد. کسی به پیکر جعفر جسارت نکرد.

(اما یا رسول الله جای شما خالی بود کربلا، نیزه هاشان مانده در گودال و با سپر می زدند زینب را.)

تا امیرالمومنین خبر شهادت جعفر را شنیدند، نوشتند دست به کمر گرفتند، گفتند «الان انکسر ظهري» الان دیگر کمر من شکست. یک عده آمدند، زیر بغل امیرالمومنین را گرفتند. اولین کسی که در تاریخ گفته است «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اینجا بود. امیرالمومنین گفتند و این آیه نازل شد که «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره / ۱۵۵ و ۱۵۶)

گفتند کجا برویم؟ فرمودند خانه اسماء همسر جعفر برویم.

شب سوم این مجلس است. از مدینه می خواهیم برویم دمشق، در خانه یک سه ساله. پیغمبر اکرم آمدند وارد خانه اسماء شدند. دو تا پسر دارد عبدالله و عون. پیغمبر آمدند دو پسر جعفر را روی پایشان نشانند. سر آنها را نوازش کردند. عبدالله می گوید جوری پیغمبر سرم را نوازش می کرد، گفتم یا رسول الله، یتیم شدم؟ فرمودند بله، اما تا من هستم نمی گذارم تو یتیمی را حس کنی.

در مسیر کربلا هم وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را به سیدالشهدا دادند، امام حسین دختر مسلم حمیده را روی پا نشانند. سر او را نوازش کردند. اما بمیرم برای شما یا ابا عبدالله! نوشتند سیدالشهدا آمدند «فبرزَ الحسینُ الى القتالِ خَرَجَتْ صَغِيرَةٌ» یک دختری خارج شد، دامن لباس سیدالشهدا را می کشید، أَبَ أَبَ.. بابا.. گفت جانم رقیه؟ گفت آن زمانی که خبر شهادت مسلم را دادند، سر حمیده را نوازش کردید. بابا شما بروید چه کسی سر مرا نوازش می کند؟ سیدالشهدا نشستند، سر رقیه را نوازش کردند.. اما.. پس از حسین کزو خوب تر تراب ندیده / چه ها رسید به زن های آفتاب ندیده..

یک نیمه شبی این دختر از خواب بلند شد.. یا ابتاه، مَن الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ یا ابتاه، مَن الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَى صِغَرٍ سَنِي؟ گفت بابا تو را با زخم صورت می شناسم / مرا بشناس با قامت کمانی..

اللهم عجل لوليک الفرج